

# استقلال نهاد دانشگاه

## عباس عبدي

طی روزهای گذشته سه تن از استادان دانشگاه اخراج شده‌اند. دکتر فاضلی، دکتر امیدی و دکتر آرش ابازری از دانشگاه‌های شهید بهشتی، تهران و شریف. بنده دو نفر اول را به صفت حوزه مطالعاتی و روابط شخصی می‌شناسم ولی آقای ابازری را از توصیف همکاران‌شان مختصری شناختم. می‌گویند اینها اخراج نشده‌اند، بلکه از اساس پذیرفته نشده‌اند!! این توجیه ناروایی است. هنگامی که يك نفر به طور موقت به عنوان عضو هیات علمی پذیرفته می‌شود تا مدتی آزمایشی کار می‌کند. دانشگاه حق عدم تمدید قرارداد را دارد ولی این عدم تمدید باید مبتنی بر فقدان صلاحیت‌های حرفه‌ای و آموزشی باشد و نه ویژگی‌های سیاسی. هر سه استاد از نظر حرفه‌ای در کار خود بنا به شهادت دانشجویان و همکاران واجد صلاحیت لازم و حتی بالا هستند، بنابراین رد آنها به لحاظ سیاسی و گرایشی هیچ فرقی با اخراج ندارد. اگر کسی منکر صلاحیت حرفه‌ای آنان است، آن را بیان کند. همین که يك استاد بازنشسته و اصولگرای دانشگاه در مورد آقای ابازری می‌گوید تا من هستم اجازه نمی‌دهم ابازری به دانشگاه برگردد، نشان‌دهنده وجود پشت پرده سیاسی است. در این یادداشت می‌گویم که نقدي بر این سیاست ارایه کنم. باید پرسید که چرا اقدام به حذف استادان از منظر غیرعلمی می‌شود؟ نه فقط در دانشگاه بلکه در حوزه‌های دیگر نیز فرآیند حذف وجود دارد. بخشی از این ماجرا ناشی از خواست استادان کم‌بضاعت است. استادانی که می‌بینند با وجود استاد باسواد، دست بی‌سوادی آنان رو می‌شود لذا درصدد حذف استادان باسواد برمی‌آیند. می‌بینند که دانشجویان با استادان باسواد درس می‌گیرند، یا داوطلبانه سر کلاس آنها می‌روند، در انتخاب استادان راهنما و مشاور به آنان رجوع می‌کنند.

همه اینها نوعی حسادت را در استادان کم یا بی‌سواد دامن می‌زند و منافع آنان را نیز به خطر می‌اندازد لذا به تخریب استادان باسوادتر مشغول می‌شوند. متأسفانه حسادت در میان بخشی از اعضای هیات‌های علمی رواج دارد. بنابر این دولت و وزارت علوم باید متوجه این انگیزه باشند و اجازه ندهند که بدنامی اخراج این استادان به نام دولت ولی به کام استادان بی‌بضاعت شود. این اخراج‌ها وجه

مهم‌تری هم دارند و آن هنگامی است که به يك رویه حکومتی تبدیل می‌شوند. تا هنگامی که این اخراج‌ها رویه فردی است، چنانچه در فوق اشاره شد، سود آن را افراد کم‌سواد می‌برند و زیانش نصیب جامعه و حکومت می‌شود، ولی هنگامی که حکومت‌ها این رویه را انتخاب می‌کنند، عوارض آن بدتر می‌شود. حکومت‌ها حساسیتی منفی به سطح سواد ندارند، بلکه به محتوای علمی و رویکرد عملی استاد حساس هستند و گمان می‌کنند که با اخراج آنان، دچار تبعات نظرات این استادان نمی‌شوند. ولی نتیجه جز این است. اول به این علت که صاحبان اندیشه، بیش از دانشگاه در عرصه عمومی است که نفوذ دارند، بنابراین اخراج آنان از دانشگاه موجب حذف آنان از عرصه عمومی نمی‌شود. اتفاقاً نتیجه عکس دارد، زیرا اخراج به نوعی موجب حقانیت دادن به تفکرات آنان نیز هست. کدام يك از صاحب‌نظران بوده‌اند که فقط از طریق دانشگاه بر عرصه عمومی نفوذ داشته‌اند؟ استادان باسوادی هستند که علاقه‌ای به حضور در عرصه عمومی ندارند و اثرگذاری آنان اندک و محدود به دانشگاه است، ولی استادانی که دنبال حضور عمومی باشند، با اخراج از دانشگاه بیش از پیش فعال می‌شوند، نمونه مهم آن دکتر شریعتی است. اخراج نوعی حقانیت و پشتوانه اخلاقی نیز برای آنان ایجاد می‌کند که آن را به اعتبار اندیشه‌های خود اضافه می‌کنند. مشکل دیگر این است که با حذف استادان باسواد و باانگیزه، رقابت «درون دانشگاهی» از میان می‌رود و چشمه‌های جوشان علم که باید به کمک دولت‌ها بیایند، خشک می‌شوند. این بزرگ‌ترین زیانی است که متوجه نهاد دانشگاه می‌شود. سرنوشت سیاست‌گذاری در حکومتی که براساس چنین ساختاری تصمیم بگیرد، پیشاپیش معلوم است. استادان همسو با حکومت در چنین وضعیتی میدان‌دار می‌شوند. ولی مصداق؛ خود گویی و خود خندی/عجب مرد هنرمندی، می‌شوند. دخالت قدرت سیاسی و اداری در روابط و ضوابط علمی، در ابتدا نهاد علم را تخریب می‌کند، سپس نهاد سیاست و قدرت به دلیل بی‌بهره شدن از نهاد علم، تضعیف و ناکارآمد می‌شود. اینکه فلان استاد با اتکا به قدرت سیاسی بگوید اجازه نمی‌دهد که فلان شخص به دانشگاه برگردد، چیزی جز حقارت علمی خود را نشان نداده است. تا زمانی که نهاد دانشگاه استقلال خود را به دست نیاورد نمی‌تواند در خدمت توسعه کشور باشد. همان‌گونه که نهاد قضایی باید مستقل باشد نهاد علم نیز باید استقلال نسبی از قدرت داشته باشد. با رویکردهای سیاسی و مبتنی بر قدرت نمی‌توان مشکلات نهاد علم را حل کرد، بلکه آنها را بیشتر می‌کند.

منبع: روزنامه اعتماد 4 بهمن 1400 خورشیدی